

فصل‌نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۴، شماره ۵۲، تابستان ۱۴۰۱، صص ۲۱۴-۲۳۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۷/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۲۸

(مقاله پژوهشی)

DOI: [10.30495/dk.2022.692068](https://doi.org/10.30495/dk.2022.692068)

بررسی، تحلیل و طبقه‌بندی کرامات مشایخ در طبقات الصوفیه از خواجه عبدالله انصاری
فتحیه‌السادات کارآموز^۱، دکتر رضا اشرف‌زاده^۲، دکتر سید مجید تقوی بهبهانی^۳

چکیده

کرامت یکی از مفاهیم مهم و مورد مناقشه در عرفان اسلامی است. خواجه عبدالله انصاری در طبقات الصوفیه، نام بسیاری از صوفیان را ذکر کرده و رفتار و اندیشه آن‌ها را تبیین نموده است. او برای تحقق این هدف، کرامات بسیاری را شرح داده و کیفیت تخلّق مشایخ به مبانی معرفتی را بازگو کرده است. در این تحقیق، با روش توصیفی و استناد به منابع کتابخانه‌ای، کرامت‌های ذکر شده در اثر مذکور، دسته‌بندی و چرایی بسامد آن واکاوی شده است. همچنین، توصیفاتی از کارکردهای اجتماعی این پدیده ارائه گردیده است. بررسی آراء انصاری نشان می‌دهد که کرامت‌ها عمدتاً در دوران حیات عارف و در مواردی، پس از مرگ او تجلی پیدا کرده‌اند. کرامات واقع شده در زمان حیات عبارتند از: اطلاع از غیب؛ ذهن‌خوانی و فراست؛ تصرف در نیروها و عناصر طبیعت؛ شنیدن ندای هاتف؛ تصرف در اشیاء و قلب آن؛ زنده کردن موجودات و سخن گفتن با آنان؛ طی الأرض؛ مرگ و حیات ارادی؛ شفای بیماران. کراماتی که پس از مرگ آشکار شده‌اند، عبارتند از: سخن گفتن در عالم خواب و رؤیا؛ نقش بستن آیه و ذکر بر بدن متوفی؛ غیب شدن جنازه فرد. هدف اصلی اولیاءالله از به‌کارگیری این کرامات، تنبّه مریدان و تشویق آن‌ها به پیمودن راه سلوک است. در این اثر، برخلاف سنت مقامات‌نویسی عرفانی، نشانه‌های ملموسی از کارکرد تحذیری کرامت به نیت تحقیر و منکوب منکران تصوف وجود ندارد که این سنت‌گریزی آگاهانه را می‌توان برآیند نگرش مبتنی بر رجاء و امید مؤلف و گرایش‌های عاشقانه او در وادی عرفان دانست.

واژگان کلیدی: خواجه عبدالله انصاری، طبقات الصوفیه، عرفان، کرامت، مشایخ.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

f.sadat.karamooz@gmail.com

^۲ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. (نویسنده مسؤل)

ashrafzadeh@gmail.com

^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

smtb33@yahoo.com

مقدمه

کرامت از جمله مهم‌ترین مفاهیم به‌کاررفته در گستره عرفان اسلامی است که موافقان و مخالفان بسیاری دارد. با توجه به اهمیتی که بحث کرامت در نزد صوفیان مسلمان دارد، می‌توان گفت هرچه مرتبه معرفتی شیخ بالاتر باشد، کرامات او نیز شگفت‌تر و به تبع آن، مقام ولایی‌اش -که ستون و پایه تصوف محسوب می‌شود و نقشی چون امامت در تشیع دارد- عظیم‌تر خواهد بود. از این‌رو، بسیاری از مریدان و سالکان اقدام به کرامت‌سازی کرده‌اند و با ساختن حکایت‌های جعلی و درآمیختن آن با واقعیات، تصویری قدیس‌گونه از پیرشان ارائه داده‌اند و کرامت، کانون اصلی شخصیت حقیقی و برساخته آن‌ها شده است. به عبارت دیگر، افراط در این کار، باعث پیدایی چهره‌ای بازگونه و متفاوت از شیخ و پیر گردیده است. همین موضوع باعث شده است بسیاری از عارفان، کرامت را شگردی شیادانه برای رسیدن به قدرت و ثروت بدانند که از سوی برخی صوفی‌نماها اعمال می‌شود. این دیدگاه زمانی قوت بیشتری پیدا می‌کند که بدانیم بعضی رفتارهای صوفی‌نمایان مرائی که ادعای کرامت داشتند، خلاف موازین شریعت بود. از این‌رو، برخی شخصیت‌های عارف با آسیب‌شناسی این مقوله، مباحثی را در آثار خود، درباره واکاوی آن در نظر گرفتند و با افشاگری‌های بسیار، دکان سوءاستفاده‌گران از کرامت را بی‌رونق کردند. گذشته از تندروی‌هایی که برخی صوفیان اهل ظاهر بدان مبتلا شده‌اند، کرامت نمودهای مطلوب بسیاری هم، دارد. به این معنا که عارفان راه‌بلد و مجرب که عمری را به ریاضت و مجاهده مشغول بوده‌اند، به درجه‌ای از ایمان و قدرت معنوی و جسمانی می‌رسند که قادر به انجام اموری و رای توان بشر عادی می‌شوند و به دلیل بهره‌مندی از این ویژگی خارق‌العاده، ارتباط محکم‌تری با خداوند برقرار می‌کنند و موجب هدایت بسیاری از سالکان مبتدی می‌شوند.

کرامت در کتب متقدم و متأخر صوفیه بازتاب ویژه‌ای داشته و با تحولات قابل تأملی مواجه شده و از یک اصل معرفتی و شناختی در ابتدای امر، به مقوله‌ای آمیخته به خرافه و افسانه بدل گردیده است. با این حال، بخش مهمی از مباحث عرفان اسلامی بر مبنای کرامات شیوخ شکل گرفته و رواج پیدا کرده است. خواجه عبدالله انصاری در طبقات‌الصوفیه مجموعه‌ای از کرامات مربوط به اولیاءالله را ثبت و تشریح کرده است. مؤلف با نگاهی هوشمندانه و طراحی‌شده، از ظرفیت‌های این مفهوم بنیادین عرفانی استفاده و وجوه پیدا و پنهان شخصیت عارفان را تشریح

کرده است. بنابراین، بازتاب کرامات در طبقات الصوفیه کاملاً در راستای تحقق اهداف انصاری یعنی افزودن بر گستره شناخت مخاطبان عام و خاص قرار دارد. کیفیت قلم او در این اثر به گونه‌ای بوده است که افزون بر مخاطبان آشنا به مباحث عرفانی، آن دسته از افرادی که با آن بیگانه هستند نیز، با مرام و مسلک اهل معرفت آگاه شوند. با توجه به این توضیحات، مسأله اصلی مقاله حاضر، بررسی زمینه‌های کاربست کرامات و ارائه دسته‌بندی کلی و جزئی از این مقوله در طبقات الصوفیه است تا به این پرسش‌ها پاسخ داده شود که: الف) شاخصه‌های کلی و جزئی کرامت‌های ذکرشده در اثر مذکور چیست؟ ب) فراروی‌های خواجه عبدالله انصاری در بحث کرامات، نسبت به متون متقدم عرفانی و دلیل آن چیست؟

پیشینه تحقیق

با توجه به محوریت مقوله کرامت در عرفان اسلامی، تاکنون پژوهش‌های گوناگونی در این باره ارائه شده است که از این بین، صدری‌نیا و ابراهیم‌پور نمین (۱۳۹۳) در مقاله «دگرگونی گستره کرامات در مناقب‌نامه‌های مشایخ صوفیه» به این نتیجه رسیده‌اند که این عنصر ابزاری مؤثر در شخصیت‌پردازی قهرمان داستان (شیخ ولی)، از اختصاص به دوره ارشاد و ولایت خارج می‌شود و به تمامی عرصه‌ها و مفاصل کلان‌روایت مناقب‌نامه گسترش می‌یابد. حیدری رامشه (۱۳۹۳) در پایان‌نامه خود، سیر تحول کرامات اولیاء در مقامات عرفانی را با تأکید بر اسرارالتوحید، کلمات‌النور، مقامات خواجه عبدالله انصاری و مقامات زنده‌پیل کاویده و به این نتیجه رسیده است که در دوره‌های اولیه، عرفان اسلامی دارای تعبیراتی ساده و محتوایی نسبتاً باورپذیر است، ولیکن با گذر زمان و به موازات تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی، این کرامات به اغراق، غلو، مُحال‌گویی، استعاره‌پردازی و حتی افسانه‌پردازی در ادوار بعدی می‌گراید. موسوی (۱۳۹۴) در مقاله «بررسی کرامت و کارکردهای آن در متون متقدم صوفیه» به این نتیجه رسیده است که سه نگرش «شریعت‌مدارانه»، «عرفانی» و «از دید ناظر بیرونی» نسبت به این مقوله وجود دارد. حقی (۱۳۹۷) در مقاله «شیوه‌های کرامت شفابخشی در متون نثر عرفانی» بیان می‌دارد که شیخ، غالب بیماری‌های مادرزاد و مزمن را که همه طبیبان از درمان آن عاجز مانده‌اند، با روش‌هایی مانند: خواندن دعا، سوره حمد و شعر، دست کشیدن، دمیدن، مالیدن آب دهان، پانید دادن و ... درمان می‌کند.

در تمامی این پژوهش‌ها اشاره‌ای مستقیم و مبسوط به کرامت‌های ذکرشده در طبقات الصوفیه

خواجه عبدالله انصاری نشده و زمینه‌های کاربست این مقوله مورد توجه قرار نگرفته است. در حالی که مطالعه این اثر به روشنی مشخص می‌کند که مؤلف با طراحی و تدبیر ویژه‌ای از ظرفیت‌های ارتباطی کرامت برای سوق دادن مخاطبان خود به مباحث عرفانی استفاده کرده است. موضوع دیگر که در پژوهش‌های مذکور، مغفول مانده، پرداختن به فراروی‌های خواجه عبدالله نسبت به سنت مقامات‌نویسی عرفانی است. او در مواردی از مبانی این شیوه عدول کرده است که در مقاله حاضر، به این فراروی‌ها و چرایی آن پرداخته می‌شود. این خلأهای پژوهشی موجب تمایز مقاله حاضر با تحقیقات ذکرشده می‌شود و بر ابعاد نوآورانه آن می‌افزاید.

روش تحقیق

در مقاله حاضر، از روش توصیفی استفاده شده و گردآوری اطلاعات، از طریق منابع کتابخانه‌ای و مقالات پژوهشی صورت گرفته است. ساماندهی مطالب به این صورت بوده که کرامت‌های مستخرج از طبقات‌الصوفیه در دو دسته کلی (کرامات زمان حیات و پس از مرگ) جای گرفته و سپس، ذیل هر دسته، عناوین فرعی ذکر گردیده است. همچنین، برای علمی‌تر شدن تحلیل‌ها از برخی منابع مرجع استفاده شده است.

مبانی تحقیق

خواجه عبدالله انصاری

ابواسماعیل عبدالله بن ابی‌منصور محمد (۴۸۱-۳۹۶ ه.ق) در شهر هرات به دنیا آمده است. او از چهره‌های شاخص ادبی و عرفانی خراسان در سده پنجم بوده و به عنوان مفسر قرآن، محدث، ادیب، اهل فن، جدل و استاد اخلاق شناخته می‌شود. «وی در تصوف از استادان زیادی تعلیم گرفت و دو بار به دیدار شیخ ابوالحسن خرقانی شتافت و این دیدارها تأثیر زیادی در روایات و منش وی داشته است. محل اقامتش، بیشتر در هرات بود و در آنجا تا پایان زندگانی به تعلیم و ارشاد اشتغال داشت» (بورکوی، ۱۳۷۹: ۴۳). انصاری در شعرسرایی هم، مهارت داشت، ولی عمده شهرت او به دلیل رساله‌ها و کتبی است که در حوزه علوم اسلامی تألیف کرده است. مانند: ترجمه املاء طبقات‌الصوفیه سلمی به لهجه هروی و تفسیر قرآن که اساس کار میبیدی در کشف‌الاسرار قرار گرفته است. از آثار دیگر او می‌توان به مناجات‌نامه، نصایح، زاد‌العارفین، کنز‌السالكین، قلندرنامه، محبت‌نامه، رساله دل و جان، الهی‌نامه و ... اشاره کرد. «او یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های معنویت در جهان اسلام است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹: ۴۴) و آثارش

به عنوان الگوی فکری و علمی معاصران و آیندگان مورد توجه بوده است.

طبقات الصوفیه

بررسی ساختاری کتاب نشان می‌دهد که نام صوفیان در شش گروه ذکر شده است و در هر گروه، نام و نشان شماری از شخصیت‌های عرفانی و کنش‌ها و گفته‌های آنان نقل گردیده است. گروه نخست با ابوهاشم صوفی آغاز می‌شود و گروه ششم، با ابوعلی دقاق به پایان می‌رسد. خواجه عبدالله بعد از این فصل‌ها، مباحثی مفصل و مبسوط درباره کیفیت توحید و معرفت ارائه کرده است. کیفیت املاء انصاری در توضیح، نقد و مقایسه سخنان مشایخ و اظهارنظر درباره آن‌ها، این اثر را از تقلید صرف دور کرده و افزون بر این، «از حد بیان تاریخ و شرح حال افراد فراتر برده و آن را کتابی تعلیمی برای ارشاد مریدان کرده است. روش وی در برآوردن مقاصد تعلیمی سبب شده است که هنگام نقل سخنی از یکی از مشایخ، سخنان مشابه از مشایخ دیگر در پی هم آورده شود» (انصاری، ۱۳۸۶: ۲۳۱-۲۳۰). این ویژگی بیانگر گستردگی آگاهی‌های معرفتی و عرفانی خواجه عبدالله و تدقیق او در افکار و آثار متقدمان و متأخرین صوفیه است.

عرفان و تصوف

عرفان در لغت به معنی «شناختن و دانستن بعد از نادانی و شناختن و معرفت حق تعالی است» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل) و به مفهوم خاص، یافتن حقایق اشیاء به طریق کشف و شهود است و به این جهت، تصوف یکی از جلوه‌های عرفان است. عرفان بر دو نوع است: یکی عرفانی که به وسیله کسب علوم و استدلال و فلسفه و علوم ظاهر به دست آید که عرفانی این-جهانی و ناقص است. دیگر، معرفتی که به واسطه کتاب و درس و بحث و استدلال حاصل شود که آن، عرفانی شهودی است و با کشف و شهود و عیان سروکار دارد و عرفان واقعی و حقیقی است که هیچ‌گونه شک و ظن و ریب و انحرافی در آن راه نیابد (ر.ک: گوهرین، ج ۸، ۱۳۸۸: ۹۸). عرفان اسلامی دو جنبه اجتماعی و فرهنگی دارد و به دو دسته عملی و نظری تقسیم می‌شود. عرفا با سایر طبقات فرهنگی اسلامی از قبیل: مفسران، محدثین، فقها، متکلمین، فیلسوفان، ادیبان و شاعران، یک تفاوت مهم دارند و آن اینکه، هم یک طبقه فرهنگی هستند و علمی به نام عرفان را به وجود آورده‌اند و کتب مهمی تألیف کرده‌اند و هم، یک فرقه ایجاد کرده‌اند که ویژگی‌های منحصر به فردی دارد. بر این پایه، هرگاه از اهل معرفت با عنوان فرهنگی یاد شود، «عارف» و هرگاه با عنوان اجتماعی یاد شود، «صوفی» خوانده می‌شوند (ر.ک:

مطهری، ج ۲، ۱۳۸۵: ۸۳).

کرامت

بهره‌مندی عارف از کرامت پیام‌های گوناگونی را به مریدان و مخاطبان عام‌تر انتقال می‌دهد که یکی از آن‌ها، تأیید جایگاه والای آن صوفی و رسیدن او به درجهٔ وصال إلی الله است. البته، فراگیری این نگرش، آثار نامطلوبی همچون جعل کرامات را در پی داشته است. با این حال، کرامت در چهارچوب مبادی عرفان اسلامی، پیوسته مورد تأیید قرار گرفته است. مؤلف رسالهٔ قشیریّه عقیده دارد «کرامت فعلی [است] ناقض عادت اندر ایام تکلیف» (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۲۳) که به سبب عنایت خداوندی از صوفی کامل صادر می‌شود و یکی از نشانه‌های ولایت اولیاءالله و دلیل راستی ارتباط آنان با خدای متعال است. صاحب کرامت «از نظر روحی دارای قدرتی است که کارهای [شگفت] از او سر می‌زند و می‌تواند تصرفاتی در عالم وجود انجام دهد. برای مثال، می‌تواند طی‌الأرض کند ... مریضی را شفا دهد، یا بدون اسباب ظاهری، چیزی را از جایی به جایی منتقل کند» (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۲۹۴) و این، از آنجاست که «اجرام عالم از همت مردان منفعل می‌گردد» (ابن عربی، ۱۳۸۷: ۴۰۹). پیدا آمدن کرامات بر اولیاء جایز و ظاهر شدن آن، دلیل راستی و درستی ولی است. اظهار کرامت منافی هیچ اصل از اصول شرع نیست و «کرامت جز مؤمن مطیع را نبود و دیدن آن، زیادت یقین بر صدق ولی باشد» (هجوی، ۱۳۷۵: ۲۷۷). در مجموع، کرامت افزون بر کارکردهای معرفت‌شناختی، سنج‌های برای تشخیص پیران راه‌بلد و راستین از صوفی‌نمایان است و عنصری کارآمد جهت منکوب منکران و مخالفان تصوف به شمار می‌رود. به عبارت دیگر، کرامت در ساختار فکری و رفتاری عارفان مسلمان، از دو بُعد تحذیری و ترغیبی برخوردار است.

بحث

خواجه عبدالله انصاری در آثار متعدد خود، بسیاری از مبانی عرفان اسلامی را شرح داده و در رشد و گسترش جریان عرفان نظری، فردی اثرگذار بوده است. از ویژگی‌های محوری این اثر، حکایت‌های متعددی است که به نیت معرفت‌افزایی مخاطبان روایت شده است. «طبقات‌الصوفیه کتابی است که غرض از آن، ارشاد و تربیت مریدان است. بیان هر نکته و سخن، گزارش احوال مشایخ و نقل حوادث زندگی و سخنان ایشان برای نیل به چنین مقصودی انجام می‌شود» (انصاری، ۱۳۶۲، مقدمه: ۱۰۲). بنابراین، مؤلف سعی دارد با تکیه بر آموزه‌های مطلوب و

ترغیبی، توجه مخاطبان را به ار خود جلب کند؛ زیرا در غیر این صورت، نگاه مخاطبان عام به عرفان و مشایخ، منفی می‌شود. سخن گفتن از اخلاق و معرفت در اثری که پیران واصل، انواع بداخلاقی‌ها و کژمنشی‌ها را به بهانه اظهار کرامت و تنبیه مخالفان انجام می‌دهند، نوعی بی‌اعتمادی در افکار عمومی به وجود می‌آورد. نمونه بارز این موضوع، سدیدالدین محمد غزنوی است که در مقامات ژنده‌پیل، چهره‌ای متفاوت و متناقض از شیخ احمد جام ارائه کرده است. به طوری که شیخ جام در آثار خود، حکیم و عارف و اهل شرع ظاهر می‌شود، ولی در اثر غزنوی، فردی مستبد، بدمنش و مردم‌آزار به نظر می‌رسد. خواجه عبدالله در طبقات الصوفیه با آسیب‌شناسی تناقض‌هایی از این دست، آن را در اثر خود تکرار نکرده است. شنیدن حکایات مربوط به مشایخ در تأثیرپذیری قشر اُمّی و هدایت آنان سودمند است؛ زیرا با ساده‌سازی مفاهیم دشوار و دیریاب عرفانی برای گروه هدف، فرآیند ارتباط‌گیری تسهیل می‌گردد. کرامت‌ها بخش جدایی‌ناپذیر این حکایت‌هاست و بررسی آن‌ها نشان می‌دهد که در نگاه کلی به دو دسته کرامت‌های واقع‌شده در زمان حیات مشایخ و کرامت‌های رخداده پس از مرگ آن‌ها تقسیم می‌شوند. در لایه ثانویه، ذیل هر دسته، محورهای متنوع دیگری جای می‌گیرند که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

کرامت‌های واقع‌شده در زمان حیات مشایخ

این گونه از کرامات در طبقات الصوفیه از بسامد بیشتری برخوردار بوده‌اند. خواجه کوشیده است بسیاری از رفتارهای مشایخ را در زمان حیاتشان بازگو کند. یکی از آثار مطلوب این روش، باورپذیری و عینیت‌نمایی افزون‌تر کرامت‌ها برای مخاطبان است. کرامت به خودی خود، ماهیتی شگفت و شگرف دارد و نسبت دادن آن به صوفی در قید حیات همراه با شبهه‌های بسیاری است، چه برسد به اینکه این کرامات به عارف متوفی نسبت داده شود. بنابراین، خواجه عبدالله با آگاهی از این موضوع، برخلاف سنت رایج مقامات‌نویسی عرفانی، غالباً به کرامت‌هایی اشاره کرده که در زمان حیات شیخ روی داده است. شفیعی‌کدکنی درباره نگاه متفاوت خواجه عبدالله به عرفان و مفاهیم به‌کاررفته در آن، از جمله کرامت، بیان می‌دارد که «عرفان چیزی نیست جز نگاه جمال‌شناسانه و هنری نسبت به الهیات و تجربه دینی، و خواجه عبدالله درین روایت، تجربه عرفانی خود را به گونه مشخص‌تری عرضه می‌دارد و از منظر سبک‌شناسی تجربه‌های عرفانی، مرزهای تصوف خود را نسبت به دیگران پررنگ‌تر می‌کند» (شفیعی‌کدکنی،

۱۳۹۴: ۴۴). مؤلف طبقات‌الصوفیه ذیل کرامات واقع‌شده در زمان حیات مشایخ به مواردی مانند: اطلاع از غیب؛ ذهن‌خوانی و فراست؛ تصرف در نیروها و عناصر طبیعت؛ شنیدن ندای هاتف؛ تصرف در اشیاء و قلب آن؛ زنده کردن موجودات و سخن گفتن با آنان؛ طی‌الأرض؛ مرگ و حیات ارادی؛ شفای بیماران اشاره کرده است تا در نگاه کلان، این اندیشه را به صورت غیرمستقیم گسترش دهد که نیل مردم به معرفت و سعادت راستین، با تکیه بر محبت و عشق‌ورزی، نتایج مطلوب‌تری به دنبال دارد. این نگاه ظریف و در عین حال متفاوت با بسیاری از مقامه‌نویسان، اندیشه و آثار خواجه را در گستره عرفان اسلامی قابل تأمل کرده است.

اطلاع از غیب

۲۲۱

مشایخ به دلیل کمال روحی و معنوی از ویژگی‌های برتری نسبت به سایرین برخوردار بوده‌اند. آن‌ها با طی مسیرهای صعب و دشوار کمال‌خواهی و معرفت‌جویی به دقیقه‌هایی متخلّق شده‌اند که از دید انسان‌های عادی، شگرف به نظر می‌رسد. آگاه شدن از مسائل غیبی و پی بردن به موضوعاتی که درک و دریافت آن از طریق حواس پنج‌گانه آدمی دشوار است، یکی از مهم‌ترین نموده‌های کرامت در طبقات‌الصوفیه محسوب می‌شود. خواجه عبدالله انصاری در معرفی مشایخ گوناگون، برای آنکه کیفیت معرفت‌شناختی آن‌ها را برای مخاطبان خود به خوبی تشریح کند، بر این ویژگی تأکید کرده است. در یکی از حکایت‌ها، تابع بودن مرید و اطاعت محض او از مراد بازگو شده است. خواجه به تیت تبیین این اندیشه، حکایت مریدان بونصر خبّاز را شرح می‌دهد که بی‌اذن او راهی سفر حج شده‌اند. در میانه راه، حصری که از صوفیان برجسته بوده است، به آن‌ها می‌گوید که به دلیل سرپیچی از دستور شیخ باید به موطن خود بازگردند؛ زیرا در غیر این صورت، هلاک خواهند شد. سالکانی که به توصیه حصری عمل نکردند، در اثر استنشام بادهای سمی جان باختند. این حکایت بیانگر اهمّیت مطیع بودن مرید در برابر مرشد است. خواجه برای تشریح این اصل عرفانی - که انجام مهین‌ترین کارها بدون اجازه و رضایت پیر و مراد، ارزش و اعتباری ندارد - از ظرفیت‌های ارتباطی کرامت مذکور استفاده کرده است. پیش‌بینی حصری از آینده ناگوار صوفیان متمرّد، در سطح کلان به منزله بدفرجامی سالکانی است که اختیار خود را به طور کامل به شیخ و پیر واصل واگذار نمی‌کنند: «بونصر خبّاز، مردی بزرگ بود. قومی از شاگردان وی [که] به حج می‌رفتند، به زیارت حصری شدند. حصری ... در سماع گفت: امسال شما را بار نیست، بازگردید و گفت: نه شما شاگرد

بونصر خبازید ... گفتند: آری! گفت: بی‌دستوری از پیش او رفته‌اید، بازگردید [و] به نزدیک او شوید. هرکه بازگشت، به سلامت ماند و هرکه برفت، به سموم بسوخت» (انصاری، ۱۳۶۲: ۴۵۰).

واکاوی کرامت‌های اولیاءالله ابعاد گوناگونی از شخصیت پویا و مردمی آن‌ها را آشکار می‌کند. در حکایت ذیل، یکی از مشایخ وارد گرمابه‌ای می‌شود و پس از مدتی با شتاب بیرون می‌آید و دیگران را از آن مکان خارج می‌کند. اندکی بعد، گرمابه به طور کامل تخریب می‌شود، اما با درایت و غیب‌دانی شیخ، جان انسان‌های بسیاری نجات پیدا می‌کند. بنابراین، مشایخ از این ویژگی برای تأمین سعادت و نیک‌انجامی مریدان و دیگر انسان‌ها در سطوح مادی و معنوی بهره می‌بردند. اطلاع از غیب نزد اولیاءالله ابزاری برای منفعت‌رسانی به مردم نیازمند و در خطر بوده است: «جهن رقی در گرمابه شد. بیرون آمد، مردمان را گفت: بیرون آید. همه را بیرون خواند، گرمابه در وقت فرودآمد» (همان: ۴۵۱). خواجه عبدالله انصاری در قریب به اتفاق حکایت‌های طبقات‌الصوفیه به کرامت‌هایی از این دست که در راستای تأمین سعادت دنیایی و اخروی مردم بوده، اشاره کرده است. این طرز تلقی از کرامت و منش صوفیانه در حالی است که بسیاری از تذکره‌نویسان همچون سدیدالدین محمد غزنوی (مؤلف مقامات زنده‌پیل) و بسیاری دیگر، با تأکید بر وجه تحذیری کرامت، بیش از آنکه سودرسانی عارفان به مردم را بازتاب دهند، از ایذاء، منکوب و تحقیر منکران و معاندان سخن گفته‌اند. در این قبیل آثار، رفتاری همراه با خشونت از پیران واصل ارائه شده که با منش و سلوک عرفانی آنها در تضاد است. خواجه عبدالله با مخاطب‌شناسی و هوشمندی دقیق، در طبقات‌الصوفیه به حکایت‌هایی اشاره کرده است که وجه شفقت و مهربانی در آن برجستگی دارد. در تبیین این ویژگی می‌توان مکتب عرفانی وی را مؤثر دانست. او به رجاء و امید باور دارد و ارتباط خالق و مخلوق را عاشقانه توصیف می‌کند. نمود این ویژگی در مناجات‌نامه‌های وی به روشنی دیده می‌شود، به طوری که این اثر از حیث انتقال مفاهیم عاطفی و احساسی، کم‌نظیر دانسته شده است. بنابراین، کیفیت فکری خواجه باعث شده است تا در دسته‌بندی و تشریح کرامات اولیاءالله در طبقات‌الصوفیه به مواردی اشاره کند که تقویت‌کننده پیوند بینافردی عاطفی میان رهرو و راهبر هستند و بجای آنکه ترس و هول در دل طالبان حقیقت ایجاد کنند، آنها را با وجه محبت‌آمیز دین و عرفان آشنا می‌کند. اهمّیت تبلیغ گفتمان محبت‌مداری و عشق‌محوری خواجه زمانی

بهتر درک می‌شود که بدانیم، «عصر او اوج تعصّب در خراسان بوده است و [حتّی] خود وی از مخالفان اشعری و معتزلی در امان نماند[ه است]». (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۴: ۲۹) در نتیجه، روایی بخشیدن به این طرز تلقّی که انسان‌ها باید فارغ از همه مرزها به هم عشق بورزند، مناسبات انسانی را در جامعه چندپاره آن دوره بهبود می‌بخشید و تا حدّی از تنش‌های اجتماعی می‌کاست. چنانکه در حکایت بالا، آن پیر واصل بدون توجّه به این امر که با چه افرادی در گرمابه حضور دارد، هنگامی که به واسطه فراسط و غیب‌دانی از احتمال ریزش قریب‌الوقوع گرمابه آگاه می‌شود، با تکیه بر حسن نوع‌دوستی، دیگران را از مرگ حتمی می‌رهاند. این نوع نگاه به کرامات در جریان عمده تذکره‌نویسی عرفانی اسلامی کم‌رنگ و بی‌رمق بوده و تقسیم مردم به دو دسته خودی و غیرخودی و انعکاس کرامات مشایخ بر اساس این قاعده، عامل شکاف در میان طبقات گوناگون مذهبی و اجتماعی مردم بوده است.

در حکایتی دیگر، فردی به نام بخاری که از بزرگان دوران به شمار می‌رفت، طبق گفته خواجه عبدالله انصاری، آگاه به گورها بود. او روزی با یکی از یاران بر گورستانی قدم می‌زد و از بالای گوری عبور می‌کرد که به ناگاه از اوضاع نامطلوب آن فرد متوفّی خبر داد. همراه بخاری به او گفت که آن فرد از پارسایان بوده است. بخاری پاسخ می‌دهد که بر چنین افرادی، بیشتر سخت گرفته می‌شود. پیامی که از این پاسخ به دست می‌آید، خودمراقبتی آدمی در هر جایگاه و مرتبتی است که در آن قرار دارد. در نگاه بخاری، انسان‌ها هرگز نباید از نیک‌فرجامی خود مطمئن باشند و مرتبه والاتر هر فرد، مسئولیت سنگین‌تری را متوجّه او خواهد کرد. به عبارت دیگر، نوع بشر هرگز از لغزش و خطا مصون نیست و غافل شدن از ترکیه نفس، فرجام ناخوشایندی را دربر دارد: «بخاری اشراف داشت بر گورها. روزی بر گوری می‌گذشت، گفت: خورهین بر دماغ گرزک آهنین. یکی گفت: ای شیخ! او مردی پارسا بود. گفت: پارسا را سخت‌ترک زند» (انصاری، ۱۳۶۲: ۵۰۲).

گستره غیب‌دانی صوفیان تنها به اسرار باطنی و ظاهری دیگران محدود نمی‌شود، بلکه آن‌ها اطلاعاتی از مرگ و ممات خود نیز، دارند و زمان فرارسیدن اجل خود را تشخیص می‌دهند. بوالحسین سیرکی از جمله صوفیانی بود که وقتی با گروهی از یاران در بادیه‌ای بسر می‌بردند و باد سموم وزیدن گرفت، زمان فوت خود را بازگو کرد و بازگشت آرامش را در گرو مرگ خود دانست. این حکایت نشان می‌دهد که قدرت اشراف و آگاهی مشایخ از رازهای مگو بسیار

وسیع است و حدّ و مرزی ندارد: «بوالحسین سرکی ... که در بادیه بود با یاران شیخ بوسعید شیرازی و شیخ با اسامه از هرات و شیخ محمّد و قوم دیگر که سموم خاست. بوالحسین گفت: مترسید که این کار مرا افتاد. من بروم و شما همه به سلامت برهید و سیراب شوید. چنان بود، او برفت و میخ آمد و باران درایستاد. ایشان همه سیراب شدند و سیل درآمد و وی را برگرفت و ببرد» (همان: ۵۱۸).

ذهن خوانی و فراست

ذهن خوانی عارفان از جمله کرامات جالب توجه آنان است که فراست هم، نامیده می‌شود. «فراست همان انس گرفتن با حکم غیبی و دیدن آن است، بی‌آنکه به شاهدهی بر آن استدلال کند و یا با تجربه آن را بیازماید» (شیروانی، ۱۳۷۹: ۱۹۳). افزون بر این، «برای پیدایی چنین حالتی، نوعی لطافت روحی لازم است» (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۳۰۱). فراست، «تلقی و دریافت احکام غیبی با صفای باطن و ثمره درخت ایمان است و از صحت و درستی حال، طلوع می‌کند و تنها بر زبان انسان برگزیده به صراحت و یا به رمز، جاری می‌شود» (شیروانی، ۱۳۷۹: ۱۹۵-۱۹۴). فراست معمولاً به سه روش قابل تحقق است: الف) از راه علمی: مانند قیافه‌شناسی که از رنگ چهره، مو، کف دست و ظاهر کسی می‌توان به باطن وی پی برد. ب) راه شیطانی: مانند سحر و جادو و کهنات. ج) راه رحمانی: مانند صفای باطن و خواب خوش (ر.ک: روزبهانی، ۱۳۹۱: ۴۷۹-۴۷۷).

خواجه عبدالله انصاری در طبقات الصوفیه از این نوع کرامات یاد کرده است. تحلیل حکایت‌ها نشان می‌دهد که گاهی عرفا از فراست برای اثبات حقایق خود و رفع سوءتفاهم‌های به وجود آمده در ذهن افراد عامی و جاهل استفاده می‌کردند. مثلاً در یکی از حکایت‌ها، فرد جوان و خامی که با دیدن ظاهر ذوالنون مصری در حقایق او دچار تردید می‌شود، با واکنش این پیر راه‌بلد مواجه می‌شود و ذهن خوانی وی، به دلیلی متقن برای فرد شکاک بدل می‌شود: «خبر آوردند که ذوالنون مصری می‌آرند ... و آنگاه من کودک بودم، به نظاره شدم. چون وی را بدیدم، در چشم من حقیر آمد که ذوالنون به چشم ظاهر حقیر بود ... در وقت، ذوالنون روی باز به من کرد از میان همه خلق [و] گفت: ای پسر هرکه اعراض الله بر وی رسد، زبان او به طعن و ردّ اولیاء الله دراز شود. من بیفتادم بیهوش» (انصاری، ۱۳۶۲: ۳۴۴). خواجه در طبقات الصوفیه هدایت اطرافیان با اشاره به سلوک عرفانی پیرن واصل بوده است. او «خدمت به یاران و تربیت

میریدان را از فرایض می‌داند و کتاب طبقات‌الصوفیّه را با همین انگیزه املاء کرده» (افراسیاب‌پور، ۱۳۸۸: ۲۰) و کرامت‌های متعدّدی را در آن بازتاب داده است تا به هدف غایی خود جامه عمل بپوشاند. بنابراین، در ژرفای افکار خواجه تحقّق سعادت مردم نمود دارد. او با استفاده از ظرفیّت‌های کرامات اولیاءالله، مخاطبان خود را با اصول شناختی و اخلاقی متنوعی آشنا کرده است. مثلاً در حکایت ذیل، بوعثمان سوار بر اسب بود و رکاب‌دار او با دیدنش در آن موضع، نسبت به وی بددل شد. بوعثمان که به این امر پی برده بود، از اسب فرودآمد و جایش را با رکاب‌دار تعویض کرد. این رفتار شیخ باعث تغییر دیدگاه فردی شد که به پیر و مراد خود شک کرده بود: «بوعثمان بر اسب بود. بر دل [رکاب‌دار] وی (بوجعفر) چیزی بگذشت که او بر اسب بود چه داند که ایدر فرا چون است ... بوعثمان از اسب فروجست و وی را گفت: برنشین. گفت: ای شیخ! زینهار این چیست؟ ... گفت: ورنشین یک بار. ورنشست و بوعثمان غاشیه بر گردن نهاد [و] در پیش وی برفت و بوجعفر بر اسب خیره و طیره می‌بود، صعب بدحال. آخر فرونشست. شیخ گفت: فرغانی! چون بودی ورنجا؟ گفت: ای شیخ! می‌رس. گفت: من ورنجا چنانم که تو پیش من می‌روی» (انصاری، ۱۳۶۲: ۳۵۰-۳۴۹). قدرت ذهن‌خوانی مشایخ موجب می‌شود که با درک دغدغه‌های ذهنی مخاطبان، کیفیت رفتار خود را با اطرافیان تنظیم کنند و مواضعی مناسب و منطقی در برابر موافقان و منکران اتخاذ نمایند. همچنین، این فرصت را به دست می‌آوردند تا به واسطه فراست و تیزیابی و آگاهی از نیات مردم، از بهترین روش‌ها برای مشکلات یا پرسش‌های پدیدآمده بهره ببرند.

تصرف در نیروها و عناصر طبیعت

یکی از دلایل اختلافاتی که میان صوفیان و اهل شریعت درباره مقوله کرامت وجود دارد، ناشی از همین ویژگی است. تصرف در نیروهای طبیعت و تصمیم‌گیری درباره مسائلی همچون بارش یا عدم بارش باران و ... از دید شریعت‌مداران در تضاد با مشیّت و اراده الهی قرار دارد و نظم طبیعت را برهم می‌زند. از این‌رو، کلیت کرامت را رد کرده‌اند. متصوّفه در توجیه این نوع از کرامات، تفویض آن را به عارف، خواست خداوند و ممکن می‌دانند. در طبقات‌الصوفیّه می‌خوانیم که ابراهیم سعد در برخورد با سالک مبتدی، برای آنکه تفاوت میان صوفی دنیاستیز و سالک دنیادوست را نشان دهد، از این اصل استفاده می‌کند. ابراهیم به سادگی روی آب قدم برمی‌دارد و دلیل تفوق بر نیروهای طبیعت را دل‌کندن از علایق و لذت‌های دنیایی می‌شمارد.

در برابر، بوالحارث که در ابتدای راه سلوک قرار دارد، قادر به ماندن روی آب نیست؛ زیرا به طور کامل از تعلقات عالم ماده دل نبریده است. انصاری با تشریح این تقابل، دو حالت ممکن را برای مخاطبان خود به تصویر می‌کشد و به آن‌ها یادآور می‌شود که عزت و ذلت آدمی در کیفیت ارتباط او با مادیات خلاصه می‌شود و تسلط بر نیروهای طبیعت با خودسازی و دنیاستیزی یک صوفی بستگی مستقیم دارد. چنانکه ابراهیم به بوالحارث توصیه می‌کند با دوری‌گزینی از مردم و جامعه، زمینه‌های لازم را برای فراغت دل فراهم آورد: «وقتی بوالحارث اولاسی در اول ارادت و ابتداء کار خود به خانه خاکینه خورده بود، رستی بی یاران خود، با ابراهیم سعد رفت، روی در راه می‌رفت پای نهاد بر آب و بوالحارث [را] گفت: دست بیاور. دست به وی داد، پای وی در آب فروشد. ابراهیم گفت: پای تو در خاکینه آویخته است. تو طالب نه‌ای. رو از خلق عزلت گیر و فراغت دل جوی» (همان: ۶۸). یکی از اصلی‌ترین برآیندهای این نوع از کرامات، ایجاد تحولاتی بنیادین در ناظران و مشاهده‌گران است. کسانی که با این وجه از قدرت صوفیان راه‌بلد آشنا می‌شوند، خواه‌ناخواه به این نتیجه می‌رسند که نوع بشر به واسطه رعایت اصول مراقبتی و تربیت نفس سرکش، قادر به درک این جایگاه خواهد شد. بنابراین، کوششی سترگ را برای رسیدن به مرزهای شکوفایی و کمال آغاز می‌کنند. عبدالله مهدی از جمله عارفانی بود که در اثر دیدن چنین کرامتی، به طور کلی متحول شد و از فردی بازاری و دنیاگرا به شخصیتی عارف‌مسلك و صوفی بدل گردید. او با نابینایی واصل ملاقات کرد که آهنی تافته را به دست گرفت. این رفتار غیرمعمول، زمینه‌ساز بروز تحولات معرفت-شناختی گسترده در وی شد: «عبدالله مهدی آهنگر بود و سبب توبت و دست از کار بازداشتن وی آن بود که آهنگری می‌کرد. وقتی آهن در آتش نهاده بود، نابینایی بر در دکان وی بگذشت [و] می‌خواند ... عبدالله آن بشنید. آن آهن که در دست داشت، از دست وی بیفتاد. خویشتن دست برد در آهن تافته و برداشت. شاگرد او آن بدید. بیفتاد و بیهوش شد» (همان: ۱۰۳).

جدا کردن پنبه و دانه از هم (ر.ک: همان: ۳۲۲-۳۲۱)؛ نجات یافتن از دریا با دست و پای بسته (ر.ک: همان: ۴۴۰) و تسلط بر بارش و قطع باران (ر.ک: همان: ۵۰۳)، از جمله کراماتی است که در طبقات الصوفیه بازتاب دارد و قدرت بی‌بدیل برخی صوفیان راه‌بلد را توجیه و تأیید می‌کند. آنچه در این کرامت‌ها برجسته به نظر می‌رسد، انگیزه‌های شخصی (کمتر) و گروهی (بیشتر) صوفیان است. اهل معرفت، در مواردی برای آشکار ساختن قدرت مینوی خود و در

مواردی، به نیت برطرف کردن سوء تفاهم‌های ذهنی همراهان خویش، نیروهای طبیعت را مستخر می‌کردند.

شنیدن ندای هاتف

صوفیان واصل به این دلیل که به منتهای درجه کمال و شکوفایی معنوی دست پیدا کرده بودند، صداها و نداهای غیبی را می‌شنیدند و بر اساس این شنیده‌ها عمل می‌کردند. بنابراین، می‌توان این بخش از کرامات را به الهام نزدیک دانست. به عبارت دیگر، اهل تصوف مشابه همان چیزی را تجربه می‌کند که پیامبران الهی از سر گذرانده‌اند. موضوع دیگر آنکه، هدایت عارفان از سوی هاتف، مبین توقف‌ناپذیری فرآیند فراگیری مبانی معرفتی است. اگر یک عارف با رسیدن به مرحله وصال الی الله از هدایتگری خداوند بی‌نیاز شود، حضور هاتف در برخی کرامات توجیه‌پذیر و منطقی نیست. از این رو، شناخت خداوند، جهان و خویشتن، غایت‌ناپذیر است و هیچ فردی نمی‌تواند در این زمینه ادعای کمال مطلق داشته باشد. یکی از شخصیت‌های برجسته‌ای که هاتف در شکل‌گیری حیات معنوی او نقشی مؤثر داشته، ابراهیم ادهم است. او شاهزاده‌ای متمکن و صاحب قدرت بود که در برهه‌ای از زندگی خود، دست از ثروت و قدرت کشید و توبه کرد و به عالم عرفان روی آورد. خواجه عبدالله انصاری عقیده دارد که این تغییرات شناختی گسترده در شخصیت ادهم، به واسطه دیدار او با هاتفی غیبی و شنیدن ندای او روی داده است: «[ابراهیم ادهم] امیرزاده بود [و] به نوجوانی توبه کرده، وقتی به صید بیرون رفته بود، هاتفی وی را آواز داد [و] گفت: ابراهیم! نه بهر این کار آفریدند تو را. وی را از غفلت، یقظت پدید آمد و دست در طریقت نیکو زد» (همان: ۵۶). در حکایتی دیگر، ابوحمزه خراسانی در چاهی گرفتار شده بود و دیگر امیدی به یاری کسی نداشت. با این حال، از آنجا که به خدا متوسل شده بود، با کمک شیری از چاه بیرون آمد. در این هنگام، هاتفی او را خطاب قرار داد و یادآور شد که خداوند در سخت‌ترین لحظات زندگی انسان‌های واصل و شکوفا همراه آن‌هاست: «شیخ بوحمزه خراسانی گفت: سالی به حج رفته بودم. در راه، ناکام، فراچاه افتادم. در بادیه دو تن بگذشت بر سر چاه. گفتم که یاری خواهم. بازگفتم که نخواهم و چیز نگویم. ایشان سر چاه سخت کردند و رفتند. شیری آمد و پای فرو چاه کرد و مرا برکشید. هاتفی آواز داد: یا ابا الحمزه الیس ذالمحسن نجیناک بالتلف من التلف» (همان: ۱۲۵). بررسی حکایت‌ها نشان می‌دهد که هاتف غیبی زمانی خود را به عارف می‌نمایاند که او در برزخی از

درستی و نادرستی قرار دارد و درصدد انجام کاری است که می‌تواند تأثیری شگرف در آینده او داشته باشد. بنابراین، ندای غیبی هاتف در بزنگاه‌های شناختی و معرفتی شنیده می‌شود و فرد مورد نظر را از گرایش به تباهی و سیاهی می‌رهاند: «شیخ‌الاسلام گفت: که وقتی خراز در عرفات بود و آن حجّاج دعاها می‌کردند و می‌زاریدند، وی گفت: که مرا آرزو آمد. گفتم: که من دعایی کنم. گفتم: چه دعا کنم؟ قصد کردم که دعا کنم ... که مرا هیچ چیز نماند که نگه کردم، هاتفی آواز داد مرا [و] گفت: پس وجود حق می‌دعا کنی؟ یعنی پس یافت ما از ما چیزی خواهی؟» (همان: ۱۵۱). افزون بر شنیدن ندای هاتف در برخی کرامات، ادعای شنیدن صدای خداوند در عالم خواب و رؤیا نیز، از سوی برخی صوفیان مطرح شده و انصاری در طبقات الصوّفیّه منعکس کرده است (ر.ک: همان: ۹۳ و ۱۰۶ و ۱۵۷). البته، می‌توان به این وجه از کرامات، جنبه‌ای معرفتی بخشید و شنیده شدن صدای حق از سوی عارف را غایت کمال‌طلبی و علوّ درجات معنوی او دانست. به این معنا که صوفی با طی مراحل سلوک و رسیدن به منتهای مراتب کمال، شایسته مصاحبت با خداوند شده است.

تصرف در اشیاء و قلب آن

عارفان از این قدرت برخوردارند که تغییراتی در کیفیت و کمیت اشیاء به وجود آورند. آن‌ها می‌توانند یک شیء را بنا بر اقتضائات و صلاح‌دید خود به شیء دیگری بدل کنند و به لحاظ ماهوی در آن دگرگونی‌هایی پدید آورند. جالب آنکه، گاهی هیچ تناسبی میان شیء اولیه و ثانویه وجود ندارد و با فرمان شیخ و دعای او این عمل صورت می‌بندد. سهل تستری برای رفع محرومیت سائلی، از او می‌خواهد کیسه‌ای خرما تهیه کند. سپس، مقداری خاک درون آن می‌ریزد و به مرد بازمی‌گرداند و از وی می‌خواهد آن کیسه را بفروشد. سائل کیسه را می‌گشاید و مقداری غالیه در آن می‌یابد و با فروش آن به فردی توانگر بدل می‌شود: «مردی بر سهل آمد و گفت: حال بر من تنگ است و فرزندان دارم ... [سهل] گفت: درین شهر خرما فراخست. بشو لختی در چرمینه کن [و] به من آور. او رفت و آورد. سهل پارگکی خاک ازان موضع خود برداشت و در آن افگند و سر آن بپوشید و به وی داد [و] گفت: برو بفروش. برد و بفروخت، همه غالیه شده بود [و] مرد توانگر شد» (همان: ۱۱۷). بازخوانی این حکایت نشان می‌دهد که اهل کرامت از این توانمندی برای رفع نیازهای خود استفاده نمی‌کردند و در صورتی که تهی-دستی یک فرد برای آن‌ها مسجّل می‌شد، با این ترفند معنوی، گره از مشکلات او بازمی‌کردند.

این نوع از کرامت، وجه مسئولیت‌پذیری اجتماعی و مردم‌دوستی اولیاءالله را نشان می‌دهد. خواجه عبدالله با زبان حکایت و با بیانی غیرمستقیم، چنین نکته اخلاقی و شناختی عظیمی را به مخاطبان خود انتقال داده و میان صوفی‌مرائی و عارف‌خدایی تمایز قائل شده است. در حکایت «خاکستر شدن آتش زیر پای شیخ» (همان: ۴۸۹) نیز، این مقوله منعکس شده است.

زنده کردن موجودات و سخن گفتن با آنان

به نظر می‌رسد که این بخش از کرامات برگرفته از شخصیت‌های قرآنی و ادیان ابراهیمی است. ما در زندگانی مربوط به ابراهیم (ع) و عیسی (ع) بارها با داستان‌هایی روبه‌رو شده‌ایم که آن‌ها به اذن خداوند، حیات دوباره‌ای به مردگان بخشیده‌اند. این عمل که ذیل معجزات الهی قرار می‌گیرد، در زندگی اولیاءالله نیز، نمود پیدا کرده است. مقامات‌نویسان و شارحان زندگی صوفیانِ اصل، با بازتولید این معجزات و تنزل سطح آن به کرامت، بر بزرگی شخصیت صوفیان افزوده‌اند و حقیقت آن‌ها را به اثبات رسانیده‌اند. خواجه عبدالله در اثر خود، این صفت را به حلاج نسبت می‌دهد که طوطی مرده‌ای را با اشاره انگشت زنده می‌کند و به کالبد فسرده و بی‌جان این پرنده، روحی دوباره می‌بخشد: «وقتی طوطکی بمرده بود، حلاج فرا یکی گفت: خواهی که وی را زنده کنم؟ اشارت کرد به انگشت، وی برخاست زنده» (همان: ۱۱۷). در حکایت دیگر، بوالحسن مزین که در حال گذر از مسیر سخت کوهستانی بود، با دیدن شیری غافلگیر می‌شود. شیخ برای در امان ماندن از خطر حیوان، او را با خواندن ورد و دعایی بی‌جان می‌کند و مدتی بعد که از او دور می‌شود، به اشاره‌ای شیر را زنده می‌گرداند: «شیخ‌الاسلام گفت: که بوالحسن مزین برسید فراشیر ناگاه گفت: ثمّ اّماته فاقبره. شیر بر جای بمرد. چون بر سر کوه رسید، گفت: اذا شاء انشروه. شیر، زنده برخاست بر پای» (همان: ۳۳۴). این حکایت‌ها نشان می‌دهد که صوفیان اصل نه تنها از اجل خود آگاه و قادر به تعجیل و تعویق آن بوده‌اند، بلکه حیات و ممات موجودات دیگر را نیز، در اختیار داشته‌اند. البته، طبق صراحت کلام مقامات‌نویسان، این ویژگی به اذن خدا به اولیاءالله تفویض شده بود. کیفیت پیوند صوفیان سره با حیوانات، وجه دیگری هم دارد که در ارتباطات کلامی با این موجودات خلاصه می‌شود. در حکایت‌های گوناگون، به «صحبت شیخ با سگان» (همان: ۱۴۹)؛ «سجاده انداختن شیخ بر پشت ماران» (همان: ۳۴۸)؛ «صدا زدن گرگان به وقت گرسنگی» (همان: ۴۰۵)؛ «مؤانست با شیر» (همان: ۴۷۱) و «صحبت کردن با الاغ» (همان: ۵۲۱) اشاره شده است. در تبیین چرایی این رفتار باید

گفت که عارف، همه هستی را جلوه‌گاه وجود حق می‌داند و بر پایه چنین نگاهی، رفتار او با حیوانات همواره محبت‌آمیز است؛ زیرا جمال و جلال خداوندی را خلاصه‌شده در همه موجودات هستی می‌بیند و آن‌ها را آفریده‌های بارزش حق می‌داند (ر.ک: جلیلی و ظریف عمارت‌ساز، ۱۳۹۶: ۱۲۱) آنچه از این کرامات حاصل می‌شود، اصلاح نگرش منفی انسان‌ها به دیگر موجودات است. به این معنا که عارفان واصل با تبلیغ رفتار نیکو با حیوانات، اصلاحات فرهنگی عمیقی را در سطح فردی و اجتماعی نشانه گرفته‌اند و با این روش، در بازتولید مفهوم عشق‌ورزی به همه پدیده‌های هستی موفق عمل کرده‌اند.

طی الأَرْض

طی الأَرْض نوعی کرامت است که بجای گام برداشتن و رفتن، زمین زیر پای آدمی به تندی پیچیده می‌شود و فرد در نهایت سرعت و در کوتاه‌ترین زمان به مقصد خود -هرچند دور باشد- می‌رسد (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل). عارفان واصل از این قدرت برخوردارند که مسافت‌های طولانی را در مدت کوتاهی طی کنند و از اوضاع و احوال مکان‌هایی که فرسنگ‌ها از آن فاصله دارند، آگاه شوند. به عبارت دیگر، شکستن مرزهای زمانی و مکانی، از جمله ویژگی‌هایی است که صاحبان کرامت قادر به انجام آن هستند. ظهور این نوع از کرامات، غالباً برای تثبیت کمال معنوی صاحب کرامت و افزون بر ایمان مریدان او صورت می‌گیرد. مؤلف رساله قشیریّه این نوع از کرامات را ویژه اولیاءالله، اکتسابی و غیردعوی دانسته است (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۳۱).

در طبقات الصّوّفیّه، ابن برقی که بیمار بود، از نوشیدن دارو صرف نظر می‌کند و در پاسخ به اطرافیان می‌گوید که گروهی از قرمطیان به کعبه حمله کرده‌اند و مردم بسیاری را به قتل رسانده‌اند. سیزده روز بعد، مشخص می‌شود که در مکه چنین حادثه‌ای به وقوع پیوسته است. پس از شنیدن این خبر، ابن برقی داروی خود را می‌نوشد: «ابن البرقی بیمار بود، شربت آب فرا او دادند، نخورد و گفت: در مملکت حادثه‌ای افتاده تا بجای نیارم، نیشامم. سیزده روز چیزی نخورد تا خبر آمد که قرامطه در حرم افتاده‌اند و خلق بکشتند و رکن حجر اسود بشکستند» (انصاری، ۱۳۶۲: ۳۵۴). در حکایتی دیگر، بوعثمان، اوضاع مکه را بی‌آنکه در آن مکان حاضر باشد، تشریح می‌کند و از نبرد میان بکریان و طلحیان سخن می‌گوید. مدتی بعد، فردی از مکه فرامی‌رسد و گفته‌های بوعثمان را تأیید می‌کند: «بوعثمان گفت: درین بس کاری نیست. گفت:

ار کاری نیست، تو بگو که امروز در مگه چیست؟ گفت: امروز در مگه می‌گست که همه مگه در زیر می‌گست و جنگ‌ست میان بکریان و طلحیان. مقدمه طلحیان مردی‌ست ورا اسب سیاه و دستار سرخ. آن بنوشتند و بررسی‌دند. راست آن روز همچنان بود که وی گفته بود»(همان: ۳۵۵-۳۵۴).

مرگ و حیات ارادی

طبق اعتقاد متصوفه، شیخان صاحب کرامت به درجه‌ای از معنویت می‌رسند که زمان مرگ و حیات خود را تعیین می‌کنند و یا دست‌کم، آن را تغییر می‌دهند. این اختیار به واسطه اعتباری است که آن‌ها نزد خداوند به دست آورده‌اند. مثلاً شیخ بوعلی طاقی پس از آنکه شهادت یکی از یاران خود را می‌شنود، جان می‌سپارد، اما پس از مدتی، وقتی با شهادتین افراد دیگری مواجه می‌شود، دوباره برمی‌خیزد و با آن‌ها عهد اخوت می‌بندد و می‌میرد. اگرچه می‌توان در صحت این کرامت تردیدهایی وارد آورد، ولی آنچه در ژرفای آن جلب توجه می‌کند، احساس مسئولیت شیخ نسبت به اطرافیانش است. او برای پاسخ دادن به لبتیک یاران خود، ققنوس‌وار جانی دوباره می‌یابد و پس از عرض ارادت به اطرافیان، جان می‌سپارد. تحلیل کیفیت این رفتار در لایه‌های ثانویه نشان می‌دهد که پیران واصل برای اقدامات نیک مریدان خود، ارزش و اعتبار ویژه‌ای قائل هستند: «شیخ بوعلی طاقی محتضر بود. یکی شهادت بر وی عرضه کرد. وی گفت: قومی بی‌ادبان بی‌حرمتان آمده‌اند و شهادت بر دوستی ازان او می‌عرضه کنند. تو آن خود گوی، من آن خود گفته‌ام ... این بگفت و جان داد. وقتی قومی بر پیری از مشایخ شهادت عرضه کردند، وی ازان غیرت برجست و شهادت بر یک یک عرضه می‌کرد و تلقین می‌کرد تا همه شهادت بگفتند و سر باز نهاد و جان بداد»(همان: ۲۷۷).

شفای بیماران

بررسی حکایات طبقات‌الصوفیه نشان می‌دهد که عوام و خواص زمانی که از درمان طبیب و حکیم قطع امید می‌کردند، به شیخان و صوفیان واصل متوسل می‌شدند. آن‌ها با عنایت به نیروهای معنوی و نیز، تکیه بر قابلیت‌های خود، بیماران مبتلا به امراض لاعلاج را بهبود می‌بخشیدند. شفا دادن بیماران معمولاً به دو صورت انجام می‌گرفت. یا شیخ به صورت مستقیم و از نزدیک، آن‌ها را درمان می‌کرد و یا از دور و به واسطه تماس بیمار با یکی از متعلقات شیخ مانند ناخن، پوست، لباس و ... شفا پیدا می‌کردند. این نوع از کرامات، نوع دوستی عارفان و

مردم‌گرایی آن‌ها را به طور ویژه‌تری نشان می‌دهد. خواجه عبدالله حلقه‌های معرفتی متعددی را با حضور جمع کثیری از یاران تشکیل می‌داد و در این مجالس، از نکات مطلوب عرفان و جنبه‌های آرمانی و امیدوارکننده این پدیده سخن بر زبان می‌آورد. بنابراین، بدیهی است که او برای جذب تمایلات معرفتی و شناختی مخاطبان عام، همواره بر رفتارهای مناسب و مهربانانه شیخان واصل تأکید کند؛ زیرا پیران و مشایخ، یکی از ستون‌های اصلی عرفان و تصوف اسلامی به شمار می‌رفتند و ارائه سیمایی خشن و قهرآمیز از کنشگری آنان، موجب دور شدن مردم از این طایفه و اختلال در روابط بین‌فردی آنها می‌گردید و در برابر، بازنمایی رفتارهای انسان‌دوستانه مشایخ، زمینه‌های گرایش مردم به صوفیان را فراهم می‌آورد. در این راستا، خواجه عبدالله درباره سهل تستری می‌گوید: «شیخ بواسیر داشت. سال‌ها بر خلق وبال بود و خلق بیماران به دعای وی نیک می‌شدند. دانی چرا؟ او خلق را شفیع بود و خلق را نه به خصومت بود» (همان: ۱۱۷). طبق این حکایت، سهل با وجود ابتلا به بیماری بواسیر، مشتاقانه در فکر بهبود حال مردم بود و برای درمان بیماران قصور نمی‌ورزید. این نوع از کرامت به خوبی وجه انسان‌دوستی عارفان صاحب کرامت را نشان می‌دهد. کسانی که با وجود دغدغه‌های شخصی، همواره در اندیشه برآورده کردن خواسته‌های مردم بودند و نیازهای اطرافیان را در اولویت قرار می‌دادند. همچنین، در حکایات «شفای بیماران به دعای شیخ» (همان: ۱۳۶)؛ «شفا یافتن فرد گنگ هنگام سماع» (همان: ۳۹۲)؛ «درمان شیخ فلج هنگام نماز صبح و سماع» (همان: ۵۶۶) به این نوع از کرامت اشاره شده است.

کرامت‌های واقع‌شده پس از مرگ مشایخ

این نوع از کرامات در طبقات الصوفیه، تنوع و بسامد چندانی ندارد که این امر بیانگر نگرش واقع‌بینانه و عینیت‌طلب خواجه عبدالله انصاری است. او به خوبی می‌دانست که ذکر حکایت‌هایی از این دست، نه تنها برای منکران صوفیه سودمند نیست، بلکه بر عناد آن‌ها می‌افزاید؛ زیرا باورپذیری کرامت‌های واقع‌شده پس از مرگ دشوارتر می‌نماید و فرد شنونده که باورمند به مبانی عرفان اسلامی نیست، به سختی با آن ارتباط برقرار می‌کند و با دیده تردید به صحت آن می‌نگرد. در حالی که ذکر کرامات مشایخ در دوران حیات، تا حدودی از این مسائل می‌کاهد. شاخه‌های فرعی این گونه از کرامات در طبقات الصوفیه عبارتند از: سخن گفتن در عالم خواب و رؤیا؛ نقش بستن آیه و ذکر بر بدن متوفی؛ غیب شدن جنازه فرد.

سخن گفتن پس از مرگ

شیخان واصل هرگز ارتباط خود را با عالم ماده به طور کامل قطع نمی‌کنند؛ زیرا یاران و اصحاب، همواره به منش، گفتار و اندیشه نیکوی آن‌ها چشم دارند و نیازمند یاری ایشان هستند. به عبارت دیگر، مشایخ راه‌بلد نه تنها در دوران حیات خود، بانی هدایت بسیاری از سالکان مبتدی می‌شوند، بلکه پس از مرگ نیز، این رسالت خطیر را بر عهده دارند. اگرچه امکان حضور فیزیکی آن‌ها وجود ندارد، ولی تدابیرشان برای راهنمایی دیگران، در قالب عالم خواب و رؤیا ادامه پیدا می‌کند. «در این گونه خواب‌ها انقطاع از مشغولیات جسمی و حصول به قوت روحانی صورت می‌گیرد. نقل رؤیا یکی از روش‌ها یا ابزارهای مورد استفاده عارفان در اثبات نظریه‌های عرفانی است» (ثروت، ۱۳۸۸: ۵۷). بر این پایه، بخشی از کرامات ظاهر شده پس از مرگ صوفیان که در طبقات‌الصوفیّه به آن اشاره شده، سخن گفتن در خواب و رؤیا است. مثلاً در حکایت ذیل، صوفی به خواب فردی می‌آید که تنها به کتاب و کاغذ تکیه می‌کند و هیچ بهره‌ای از دانش راستین نمی‌برد. روزی همه یادداشت‌های او که سالیان دراز برای گردآوری آن زحمت کشیده بود، درون آب می‌افتد و تباہ می‌شود. صوفی در عالم خواب به این فرد یادآوری می‌کند که علم حقیقی باید در دل و جان آدمی نهادینه و ثبت شود. ذکر این تقابل که در قالب کرامت بازگو شده، بیانگر برتری علم حقیقی بر علم ظاهری است: «روزی بر کران آب، طهارت می‌کردم، آن کاغذها [که از شیخ محمد یوسف داشتم] از آستین من در آب افتاد و تباہ شد. رنجی رسید بر من که آن را از روزگار دراز فراجع کرده بودم. آن شب، سهل تستری را به خواب دیدم، مرا گفت: ای مبارک! رنجه شدی که آن دفترهای تو در آب افتاد؟» (انصاری، ۱۳۶۲: ۲۳۸). در حکایت ذیل، خیر نَسَاج که از صوفیان واصل بود، پس از مرگ به خواب یاران می‌آید و از اوضاع و احوال خود در آن سرای می‌گوید: «پس [از] مرگ [خیر نَسَاج را] به خواب دیدند، گفتند: حال تو؟ گفت: نجوت من دنیاکم القدره. گفت: تو را به آن چه کار؟ باری ازین دنیا به حُلوة شما برستم» (همان: ۲۸۵-۲۸۴).

نقش بستن آیه و ذکر بر گور و کفن فرد

پیران واصل در طول زندگی خود با مفاهیم دینی و معرفتی انس پیدا می‌کنند و در همه لحظات زندگی خود، با یاد خدا عمر می‌گذرانند. به همان اندازه که مفاهیم قرآنی و اسلامی دل و جان آن‌ها را جلا بخشیده و سرشار از انوار الهی کرده، جسم و تن آن‌ها نیز، تحت تأثیر قرار گرفته

است. نمود این موضوع زمانی دیده می‌شود که شماری از صوفیان واصل فوت می‌کنند و پس از مدتی، نشانه‌هایی از قرآن یا ذکر بر اندام آن‌ها نمودار می‌شود. این کرامت بیانگر جایگاه فرد در گذشته و حقایق او در امر هدایتگری مریدان است. شخرف مروزی از جمه این افراد بود که خواجه عبدالله انصاری درباره او می‌نویسد: «با قبا رفتی بر رسم لشکریان. عبدالله حنبل گوید:» از خاک خراسان چون فتح نیامد، سیزده سال بود از بغداد قوت نخورد، از انطاکیه وی را سویق می‌آوردند، آن می‌خوردی. در نزع رفتن بود چیزی می‌گفت با خود. گوش داشتند، می‌گفت: الهی اشتد شوقی إلیک ... چون وی را می‌شستند، بر ساق وی دیدند [که] نوشته برگ سبز برخاسته برآویخته از پوست الفتح لله» (همان: ۷۰). کرامت‌های دیگری نیز، ذکر شده که عبارت است از: یافتن نبشته‌ای بر قبر شیخ که شباهتی به خط آدمیان ندارد (ر.ک: همان: ۱۳) و واکندن کفن از بدن شیخ و یافتن نبشته‌ای در آن (ر.ک: همان: ۵۶۴).

غیب شدن جنازه فرد

یکی از کرامت‌هایی که عارفان پس از مرگ خود نشان داده‌اند، ناپدید شدن جنازه آنان است. شاید بتوان این نوع کرامت را تمثیلی از عظمت معنوی آن‌ها دانست. به این معنا که به دلیل ظرفیت‌های مینوی والای عارفان، روح آن‌ها در مرزهای این جهانی نمی‌گنجد و کالبد خاکی آن‌ها نیز، تحت تأثیر این عظمت معنوی، در گور جای نمی‌گیرد و محو می‌شود. از سوی دیگر، می‌توان غیب شدن جنازه را تمثیلی از عدم تعلق خاطر عارفان به دنیا دانست. به طوری که حتی پیکر بی‌جان آن‌ها نیز، با خاک ناسازگار است. در حکایت ذیل، انصاری از جنازه بوزید سخن می‌گوید که ابتدا در خانه‌اش به خاک سپرده می‌شود، ولی زمانی که مریدان برای بردن او به گورستان باز می‌گردند، دیگر نشانی از جنازه نیست: «چون خواجه بوزید از دنیا برفت، آن روز بارانی بود عظیم، بیرون نتوانستند برد. در خانه دفن کردند عاریت که باز بیرون برند. خواستند که برکشند، در گور نبود» (همان: ۴۰۴).

نتیجه‌گیری

کرامت‌هایی که خواجه عبدالله انصاری از صوفیان و عارفان مختلف در طبقات الصوفیه ذکر کرده است، در دو دسته کلی جای می‌گیرند: الف) کرامت‌های واقع‌شده در زمان حیات ب) کرامت‌های واقع‌شده پس از مرگ. در دسته اول می‌توان به مواردی چون: اطلاع از غیب؛ ذهن‌خوانی و فراست؛ تصرف در نیروها و عناصر طبیعت؛ شنیدن ندای هاتف؛ تصرف در اشیاء

و قلب آن؛ زنده کردن موجودات و سخن گفتن با آنان؛ طی‌الأرض؛ مرگ و حیات ارادی؛ شفای بیماران، اشاره کرد. کراماتی که پس از مرگ آشکار شده‌اند، عبارتند از: سخن گفتن در عالم خواب و رؤیا؛ نقش بستن آیه و ذکر بر بدن متوفی؛ غیب شدن جنازه فرد. خواجه عبدالله انصاری برخلاف رویکرد رایج مقامات‌نویسی عرفانی، کرامت‌هایی را گزینش و تشریح کرده است که نتیجه‌ای خوشایند و مطلوب به همراه داشته‌اند و موجب هدایت و نیز، تأیید جایگاه عارف شده‌اند. او با نگاهی هوشمندانه، بر کارکرد مثبت این عنصر مهم عرفانی تأکید کرده است. از این‌رو، نشانه چندانی از استفاده عرفا از کرامت علیه مخالفان و منکران دیده نمی‌شود. مرام و مسلک عرفانی خواجه عبدالله انصاری مبتنی بر رجاء و امید است و پیوندهای میان خدا و بنده را عاشقانه تشریح و تبیین می‌کند. بدیهی است که در چنین نگرشی، تحذیر و هشدار و تهدید، آن‌هم با بهره‌گیری از ابزار کارآمدی چون کرامت، جایگاهی ندارد و اهل معرفت، عمدتاً برای هدایت یاران مشتاق خود از آن استفاده می‌کنند. کرامات گزینش‌شده در طبقات‌الصوفیه نشان می‌دهد که گاهی عارف برای اعتبار بخشیدن به مرتبه و جایگاه خود و گاهی برای حلّ و فصل سوءتفاهم‌های ذهنی به وجودآمده در ذهن یاران و منکران و هدایت آنان، از این ویژگی معرفتی بهره می‌گیرد. این طرز تلقی از کرامات در برهه‌ای زمانی از سوی خواجه عبدالله مطرح می‌شود که خراسان و دیگر سرزمین‌ها شاهد درگیری‌های مذهبی و اعتقادی بوده‌اند و اشعری-ها، معتزلی‌ها، حنبلی‌ها و ... اختلافات شدیدی با یکدیگر داشتند که اکثراً منتج به طرد و لعن و قتل مخالفان می‌گردید. در چنین فضایی، خواجه عبدالله بدون در نظر داشتن مرزبندی‌های قومی و مذهبی رایج در آن سال‌ها، کراماتی را در طبقات‌الصوفیه منعکس کرده است که شامل نوع بشر می‌شود و در آن، طبقه‌بندی افراد چندان برجسته نیست. او به دنبال تحقق سعادت دنیایی و اخروی مخاطبان خود بوده و بدین‌منظور، مکتب عشق را با بهره‌گیری از ظرفیت‌های کرامات اهل معرفت تبلیغ کرده است.

منابع

کتاب‌ها

ابن عربی، محی‌الدین (۱۳۸۷) ترجمه فتوحات مکیه (باب‌های ۱۸۱-۱۶۲)، برگردان از محمد خواجه‌جو، چاپ دوم، تهران: انتشارات مولی.

انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۶۲) *طبقات الصوفیه*، تصحیح و حواشی و تعلیقات و فهارس و فرهنگ و فوائد دستوری از عبدالحی حبیبی قندهاری، به کوشش حسین آهی، تهران: فروغی.

انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۸۶) *طبقات الصوفیه*، مقدمه و تصحیح و مقابله و فهارس از محمدسرور مولایی، چاپ دوم، تهران: توس.

بورکوی، ژرژ (۱۳۷۹) *سرگذشت پیر هرات*، ترجمه روان فرهادی، تهران: مؤسسه فرهنگی هنری الست فردا.

ثروت، منصور (۱۳۸۸) *رؤیا در متون عرفانی*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.

روزبهرانی، محمد (۱۳۹۱) *سیر سالک*، تهران: انتشارات آوای منجی.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۴) *در هرگز و همیشه انسان؛ از میراث عرفانی خواجه عبدالله انصاری*، تهران: سخن.

شیروانی، علی (۱۳۷۹) *شرح منازل السائیرین خواجه عبدالله انصاری*، بر اساس شرح عبدالرزاق کاشانی، چاپ دوم، تهران: الزهراء.

قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۳۷۴) *رساله قشیریّه*، ترجمه علی بن عثمان، تصحیحات و استدرکات از بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.

گوهرین، سیدصادق (۱۳۸۸) *شرح اصطلاحات تصوف*، جلد ۸، تهران: زوار.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۶) *در جستجوی عرفان اسلامی*، تدوین و نگارش از محمد مهدی نادری قمی، تهران: انتشارات امام خمینی.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۵) *کلیات علوم اسلامی*، جلد ۲، تهران: صدرا.

هجویری غزنوی، علی بن عثمان (۱۳۷۵) *کشف‌المحجوب*، به تصحیح ژوکوفسکی، با مقدمه دکتر قاسم انصاری، چاپ دوم، تهران: کتابخانه طهوری.

مقالات

افراسیاب‌پور، علی اکبر. (۱۳۸۸). نگاهی انتقادی به اندیشه‌های عرفانی خواجه عبدالله انصاری.

فصل‌نامه عرفان اسلامی، ۶ (۲۲)، ۳۱-۱۳.

جلیلی، رضا و ظریف عمارت‌ساز، بهاره. (۱۳۹۶). واکاوی نظریه وحدت وجود در نگرش

عرفانی ابوسعید ابوالخیر (نگاهی نو به تصوف پیر مهنه). *فصل‌نامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی*

، ۱۳(۱۲)، ۱۱۰-۱۲۷.

حقی، مریم. (۱۳۹۷). شیوه‌های کرامت شفابخشی در متون نثر عرفانی. *مجله ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، ۱۴(۵۳)، ۱۵۴-۱۲۱.

صدری‌نیا، باقر و ابراهیم‌پور نمین، محمد. (۱۳۹۴). دگرگونی گستره کرامات در مناقب‌نامه‌های مشایخ تصوف. *مجله ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، ۱۰(۳۷)، ۱۸۲-۱۴۵.

موسوی، جلال. (۱۳۹۴). بررسی کرامت و کارکردهای آن در متون متقدم صوفیه. *مجله ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، ۱۱(۴۰)، ۳۱۸-۲۹۱.

پایان‌نامه

حیدری رامشه، ناهید. (۱۳۹۳). سیر تحول کرامات اولیاء در مقامات عرفانی (با تأکید بر اسرارالتوحید، کلمات‌النور، مقامات خواجه عبدالله انصاری و مقامات ژنده‌پیل)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما حسین قربان‌پور آرانی، دانشگاه کاشان.

References

Books

Ansari, Khajeh Abdullah (1983) *Layers of Sufism*, corrections and margins and comments and indexes and culture and the benefits of grammar by Abdolhay Habibi Kandahari, by Hossein Ahi, Tehran: Foroughi.

Ansari, Khajeh Abdullah (2007) *Layers of Sufism*, introduction, correction, confrontation and indexes by Mohammad Sarvar Molaei, second edition, Tehran: Toos.

Burkoi, George (2000) *The Story of Pierre Herat*, translated by Ravan Farhadi, Tehran: Elst Farda Cultural and Artistic Institute.

Dehkhoda, Ali Akbar (1998) *Dictionary*, Tehran: University of Tehran.

Goharin, Seyed Sadegh (2009) *Explanation of Sufi Terms*, Volume 8, Tehran: Zovar.

Hojviri Ghaznavi, Ali Ibn Osman (1996) *Kashfat al-Mahjoub*, edited by Zhukovsky, with introduction by Dr. Qasem Ansari, second edition, Tehran: Tahoori Library.

Ibn Arabi, Mohi al-Din (2008) *Translation of the Conquests of Mecca (Chapters 188-162)*, translated by Mohammad Khajavi, second edition, Tehran: Molly Publications.

Mesbah Yazdi, Mohammad Taghi (2007) *In Search of Islamic Mysticism*, Compiled and Written by Mohammad Mehdi Naderi Qomi, Tehran: Imam Khomeini Publications.

Motahari, Morteza (2006) *Generalities of Islamic Sciences*, Volume 2, Tehran: Sadra.

Qashiri, Abdolkarim Ibn Hawazan (1996) *Qashiri's treatise*, translated by Ali ibn Uthman, corrections and insights from Badi'at al-Zaman Forouzanfar, fourth edition, Tehran: Scientific and Cultural.

Roosbehani, Mohammad (2012) *Sir Salek*, Tehran: Avae Manji Publications.

Shafi'i Kadkani, Mohammad Reza (2015) *in Never and Forever Man; From the mystical heritage of Khajeh Abdullah Ansari*, Tehran: Sokhan.

Shirvani, Ali (2000) *Description of the homes of others Khajeh Abdullah Ansari*, based on the description of Abdul Razzaq Kashani, second edition, Tehran: Al-Zahra.

Tharvat, Mansour (2009) *Roya in Mystical Texts*, Tehran: Shahid Beheshti University.

Articles

Afrasiabpour, Ali Akbar. (2009). A Critical Look at the Mystical Thoughts of Khajeh Abdullah Ansari. *Islamic Mysticism Quarterly*, 6 (22), 31-13.

Haqqi, Maryam. (2018). Methods of healing dignity in mystical prose texts. *Journal of Mystical Literature and Mythology*, 14 (53), 154-121.

Jalili, Reza and Zarif Emaratsaz, Bahareh. (2017). An Analysis of the Theory of the Unity of Existence in the Mystical Attitude of Abu Sa'id Abu al-Khair (A New Look at Pir Mahneh Sufism). *Persian Language and Literature Quarterly*, 13 (12), 127-110.

Mousavi, Jalal (2015). A Study of Dignity and Its Functions in Early Sufi Texts. *Journal of Mystical Literature and Mythology*, 11 (40), 318-291.

Sadrunia, Baqir and Ibrahimpour Namin, Mohammad. (2015). Transformation of the scope of virtues in Manaqib-Letters of Sufi sheikhs. *Journal of Mystical Literature and Mythology*, 10 (37), 182-145.

Thesis

Heydari Ramsheh, Nahid. (2016). The evolution of the virtues of the saints in mystical authorities (with emphasis on the mysteries of monotheism, the words of light, the authorities of Khajeh Abdullah Ansari and the authorities of Zhandapil), master's thesis, supervisor Hossein Ghorbanpour Arani, Kashan University.

Scientific Quarterly of Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts
(Dehkhoda)

Volume 14, Number 52, Summer 2022, pp. 214-239

Date of receipt: 12/10/2019, Date of acceptance: 19/12/2019

(Research Article)

DOI: [10.30495/dk.2022.692068](https://doi.org/10.30495/dk.2022.692068)

۲۳۹

Studying, Analyzing and Classifying the Miracles of the Sheikhs in the Tabaghat al Sofie by Khaje Abdullah Ansari

Fathie al-Sadat Karamooz¹, Dr. Reza Ashrafzadeh², Dr. Seyed Majid Taghavi
Behbahani³

Abstract

Dignity is one of the key concepts in Islamic mysticism and a genuine advocate for the recognition of the Sufi mysticism of the bad Sufi. Khaje Abdullah Ansari, in the Tabaghat al Sofie, mentions the names of many Sufis and explains their behavior, behavior and thought. To accomplish this goal, he has described many miracles and described the quality of the elders' submission to epistemological and cognitive principles. In this research, based on the descriptive-analytical method and citing library resources, the duplicates mentioned in the above work are categorized and why they are frequented. Examination of Ansari's views shows that dignities have manifested in the mystic's lifetime and after his death. The wonders of life are: the knowledge of the unseen; the reading mind; the seizure of the forces and elements of nature; The dignities revealed after death were less frequent. These dignities include: speaking in the dream and dream; the role of closing the verse and mentioning the body of the deceased; The primary purpose of Sufis is to use these dignities, to discipline disciples, and to encourage them to follow the path of conduct. In this work, contrary to the tradition of popular mystical writing, there is no indication of the transcendent function of dignity to humiliate and suppress enemies and deniers, which can be attributed to the attitude of the author and his hopeful and romantic tendencies in the field of mysticism.

Key words: Khaje Abdullah Ansari, Tabaghat al Sofie, Sufism, dignity, Sheikhs.

¹ . PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. f.sadat.karamooz@gmail.com

² . Professor, Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. (Corresponding Author) ashrafzadeh@gmail.com

³ . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. smtb33@yahoo.com

